

مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی

دکتر صادق ابراهیمی کاوری

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد آبادان

رحیمه چولانیان

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد آبادان

چکیده

طبیعت از دیرباز الهام‌بخش شاعران بوده و توانسته است جایگاه ویژه‌ای را در سروده‌های شاعران به خود اختصاص دهد. به طوری که کمتر دیوان شعری را می‌توان یافت که قسمتی از آن با طبیعت مرتبط نبوده باشد.

از سوی دیگر، در ادب فارسی و ادب عربی، با توجه به مشترکات فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و داشتن مرز جغرافیایی طولانی یا یکدیگر، مضامین مشترک فراوانی را می‌توان یافت که تحت تأثیر یکدیگر به آن پرداخته‌اند، و در هر یک از آن انواع، با توجه به عوامل و علت‌های فراوان، تأثیرگذاری یک زبان بر زبان دیگر می‌چربد.

در این میان، اشعاری که در وصف طبیعت سروده شده‌اند، در دو زبان فارسی و عربی قدمتی به درازای زمان این دو ادبیات دارد و مرحله به مرحله این نوع وصف دچار تغییر و تحولاتی شده و در هر مرحله میان دو زبان تأثیر و تأثر وجود داشته است که در تحقیق حاضر بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: وصف، طبیعت، شعر، فارسی، عربی، مضامین مشترک.

در طبیعت بکر، زیبایی است که بر زشتی کاملاً چیرگی دارد؛ چراکه «امر زشتی»،

عرضی گذرا است در صورتی که «امر زیبایی»، جوهری ماندگار است. زیبایی در بالاترین مرتبه‌اش، تجلی مستقیم جمال الهی و یژواکی از بهشت است و تقریباً تمامی انسان‌ها، کلیت زیبایی طبیعت و اثر شفافبخشی آن را حس می‌کنند. در طبیعت، اثر شفافبخشی با کلیت و در پایان با قداست تلفیق می‌شود.

آدمی در هر مرحله از زندگی خود، طبیعت را با چشمی متفاوت مشاهده می‌کند: تا کودک است، بزرگی و هیبت طبیعت دلش را می‌لرزاند؛ در دوره جوانی، جلوه‌ها و زیبایی‌های طبیعت دلش را به‌شعف می‌آورد و احساساتش را شکوفا می‌سازد؛ و در دوره بزرگسالی، نگاهش به طبیعت متفاوت و همراه با تأمل و درنگ می‌شود.

طبیعت همیشه و در هر حال وجود دارد. در این میان، به‌ویژه شاعران، این وجود را با تمامی هستی خود احساس می‌کنند و آن را در شُرشر یک آبشار، یا در رنگ‌های درهم‌فرورویخته جادویی رنگین‌کمان، و یا در سرود زیبای باران می‌بینند و در اشعار خود به‌شکل زیبایی به تصویر می‌کشند و همان‌طور که جان درآیدن^۱ معتقد است، نخستین قاعده مسلم این است که شعر خوب باید با طبیعت، به‌معنی عام آن، ارتباط ایجاد کند.

البته تصاویری که شاعران ارائه می‌دهند، با توجه به محیط زندگی و شرایط موجود، متفاوت از یکدیگرند و می‌توان گفت که شاعر به‌هنگام وصف طبیعت، اسیر و دربند نشانه‌ها و نمایه‌های طبیعتی مکانی است که در آن زندگی می‌کند و اشعارش حاصل این لحظات زیبا و دلنشین است و به‌عنوان مثال می‌توان این نکته را در ابیات منوچهر آتشی، در زیر، مشاهده کرد.

ای نخل‌های سوخته در ریگزاران حسرت میندوزید از دشنام هر باد
زیرا اگر در شعر حافظ گل نکردید شعر من، این ویرانه، پرچین شما باد
(پلنگ دره دیزاشکن، ص ۱۲۰)

از این رو است که می‌گویند شاعر زاییده محیط زندگی خود است و نباید از اینکه شاعری به عناصر خاصی از طبیعت، بیش از دیگر عناصر طبیعت در شعر خود پرداخته

است، تعجب کرد.

از این منظر، شاعران در نگاه به طبیعت و سودجستن از آن در شعر خود، دو دیدگاه متفاوت دارند:

۱. گروهی غرق تماشای زیبایی‌های طبیعت شدند و طبیعت را بدون واسطه و با تمامی وجود احساس کردند و آن را در شعر خود به تصویر کشیدند. هنگامی که شاعران سخن از گل و باغ بلبل به میان می‌آورند و به توصیف آن می‌پردازند، قصد آنان واقعی است و چیزی جز حقیقت را اراده نمی‌کنند.

هرچند که در میان این گروه نیز دسته‌ای از شاعران وجود داشتند که علی‌رغم داشتن توانایی بالا، با چشم خود به طبیعت نگاه نمی‌کردند و زیبایی‌های طبیعت را خود کشف نمی‌کردند و نگاهشان به طبیعت، نگاهی سنتی بود که از خلال آن بعضی از عناصر تشکیل‌دهنده طبیعت را می‌دیدند، و آنچه را می‌دیدند در همان قالب‌ها و اغراض شعری پیشینیان ارائه می‌دادند؛ از این‌رو، اغلب تصاویر تکراری و کلیشه‌ای موجود در این نوع شعر فارسی و عربی، حاصل این نگاه‌ها است.

۲. گروه دیگر شاعرانی هستند که معتقدند در ورای هر چیزی در طبیعت رازی نهفته است و نگاه اینان به طبیعت، نگاهی سمبلیک است و هر جزء از طبیعت نمادی است که از آن در شعر خود سود می‌جویند، همان‌طور که حافظ در اشعارش از نرگس به‌عنوان نماد چشم و از سرو به قد و... سود می‌جست.

در میان این دو گروه، شاعرانی موفق بوده‌اند که توانسته‌اند به‌هنگام خلق آثار خود، با طبیعت ارتباط برقرار کنند و با یک ارتباط ذهنی با طبیعت، اثری هنری بیافرینند. اما شاعری که طبیعت را لمس نکرده است، معمولاً می‌کوشد با انواع صنایع بدیعی و لفاظی، سروده‌ای در وصف بهار یا پاییز بسراید، ولی بدون شک این شاعر نمی‌تواند همانند منوچهری و ابن‌الرومی زیبایی‌های طبیعت را با عشق و علاقه به تصویر بکشد و بدون واسطه آنچه را که خود لمس نکرده است به خوانندگان منتقل کند؛ زیرا تصویری را که اینان ارائه می‌دهند، تصویری است مرده و ایستا و مُمل؛ و مانند این است که شخصی از

ورای شیشه‌ای تار و کدر، سایه‌ای از طبیعت مشاهده کند، آن هم سایه‌ای از عکس آن، نه از طبیعت زنده و پویایش.

وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی

از دیرباز در ادبیات (شعر و نثر) تمامی ملل (ایرانی، عرب،...)، وصف طبیعت جایگاه ویژه‌ای داشته است و ادیبان و شاعران در آثار خود، «به وصف زیبایی‌های طبیعت پرداخته‌اند: از بهار و خزان، از دمیدن آفتاب و فروافتادن پرده شب و جلوه‌گری ستارگان، از نقش و نگار بهار یا رنگ‌آمیزی خزان، توصیف‌های بدیع گسترده‌اند و به نحوی مشاعر و انفعالات روح خود را بیرون ریخته و یا از تخیلات و آرزوهای خود دم زده‌اند.» (دشتی، ۱۳۸۱: ۱۵۵).

منتقدان بزرگ معتقدند که شعر فارسی را در فاصله سه قرن نخستین، تا پایان قرن پنجم، باید شعر طبیعت خواند، زیرا علی‌رغم اینکه طبیعت همیشه از عناصر اولیه شعر است و هیچ‌گاه نمی‌توان شعر را از طبیعت جدا کرد، شعر این دوره (قرن سوم تا پنجم) از نظر توجه به طبیعت، سرشارترین دوره شعر در ادب فارسی است، چرا که شعر فارسی در این دوره شعری است آفاقی و برون‌گرا؛ یعنی دید شاعر بیشتر در سطح اشیا جریان دارد و در ورای پرده طبیعت و عناصر مادی هستی، به دنبال اشیای عاطفی و روحی نمی‌گردد. از این رو در شعر این دوره، شاعر طبیعت را برای طبیعت وصف می‌کرد و عشق به طبیعت در شعر این عصر به فراوانی دیده می‌شود، به طوری که اکثر منتقدان بر این عقیده‌اند که رواج قصیده‌سرایی به سبک خراسانی، طبیعت‌گرایی در شعر فارسی را به اوج رسانده است، به ویژه در قصاید و مسمط‌های منوچهری دامغانی؛ هرچند که وصف طبیعت منحصر به قصیده‌سرایان نیست، بلکه بزرگانی همانند فردوسی، سنایی و نظامی نیز در مثنوی‌های بلند حماسی، عرفانی و عاشقانه خود به مناسبت‌های مختلف از طبیعت سخن گفته‌اند. مولوی در وصف خزان آورده است:

می بسوزد هر خزان مر باغ را بساز رویاند گل صباغ را

مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی ۱۳

چشم نرگس کور شد، بازش بساخت حلق نی ببزید و بازش خود نواخت
(مثنوی معنوی، ص ۷۳)

در شعر فارسی، اوصاف طبیعت در لباس‌های گوناگون شعری نمود پیدا کرده است:
بهاریه، خزانیه، برفیه (ثلجیه)....

در میان این اوصاف، بهاریه‌ها، بی‌حد و اندازه و غیرقابل شمارش‌اند؛ از بهاریه رودکی گرفته که در مطلع آن می‌گوید:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
(دیوان، ص ۶۳)

تا بهاریه امیر هوشنگ ابتهاج – شاعر معاصر – که در مطلعش آورده است:

بهار آمد گل و نسرين نياورد نسيمي بوي فروردين نياورد
(انوشه، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۲۶۹)

خزانیه‌ها نیز بسیارند. گاهی میوه‌های خزان در دل‌انگیزی و فریبندگی از گل‌های بهار هیچ کم ندارند و آسمان گرفته و ابرآلود پاییز در زیبایی و طرب‌انگیزی از آسمان روشن بهار کمتر نیست؛ از این‌رو، خزانیه‌ها نیز در شعر بسیارند، از ناصر خسرو و خزانیه معروفش گرفته که در آن می‌گوید:

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش
زیرا که بگسترد خزان راز نهانیش
(دیوان، ص ۲۹۸)

تا اخوان ثالث که پاییز را «پادشاه فصل‌ها» (حقوقی، ۱۳۸۵: ۸۸) می‌نامد.

در وصف زمستان و برف و بارانش نیز در شعر فارسی نمونه‌های بسیار وجود دارد؛ و «بسیاری از پیشینیان و معاصران از زمستان و جلوه‌های آن به صورت‌های گوناگون و به اقتضای مقام سخن گفته‌اند»، مانند برفیه بسیار مشهور کمال‌الدین اصفهانی، با مطلع «هرگز کسی نداد بدین‌سان نشان برف».

از سوی دیگر، وصف طبیعت در شعر عربی نیز از روزگاران بسیار دور وجود داشته

است؛ و از همان آغازی که برای شعر عربی متصور شده‌اند، شاعر عرب، طبیعتی را که در اطرافش بوده، وصف می‌کرده، هرچند که این طبیعت در شعر جاهلی، طبیعتی نبوده است که احساس راحتی و اطمینان را به شاعر منتقل سازد، بلکه زندگی بسیار سخت و طاقت‌فرسایی را بر او تحمیل می‌کرده، از این‌رو وصف طبیعت موضوعی خاص و قائم‌به‌ذات برای شاعر جاهلی نبوده و درحقیقت شاعر جاهلی در این دوره مانند تماشاگری است که از کنار طبیعت می‌گذرد.

اما در دوره‌های اموی و عباسی، به‌ویژه در قرن‌های دوم و سوم، عرب با تمدن‌های جدید و فرهنگ شهرنشینی آشنا می‌شود. طبیعت اطراف او، طبیعتی زیبا است و تأثیر دست‌های انسان هنرپرور در آن به‌وضوح مشاهده می‌شود؛ دستی که قصرها به پا می‌دارد، برکه‌ها و باغ‌ها می‌پروراند و آن را میدانی برای خوشگذرانی و آسایش خویش قرار می‌دهد و روزگار خود را در آن به‌سر می‌برد، تا زیبایی‌های طبیعت را در آن به‌تصویر بکشد. و شاعران این دوره، تماشاگرانی هستند که از زیبایی‌های آن لذت می‌برند و چون شیفته‌ای به آن چشم می‌دوزند.

اما این نگاه تازه پس از مدتی در قرن‌های بعد به تکرار و دوباره کاری می‌انجامد؛ که سخن‌گفتن از علل آن، از حوصله بحث حاضر بیرون است.

شعر معاصر عرب نیز همانند شعر معاصر فارسی، در رویکرد به طبیعت (البته جدای از کلاسیک‌های معاصر، مانند ادیب‌الممالک فراهانی و ملک‌الشعرای بهار در شعر فارسی و محمود سامی البارودی و معروف‌الرصافی در شعر عربی که تحت تأثیر شعر قدیم، شعر می‌سرودند)، تحت تأثیر مکتب‌های ادبی غرب به‌ویژه رمانتیک‌ها و سمبولیست‌ها و ناتوریست‌ها^(۱) قرار دارد؛ که می‌توان نمونه‌های مشابهی در این دو ادبیات مشاهده کرد.

تأثیر و تأثر در شعر وصف طبیعت

پیش از واردشدن به موضوع اصلی بحث، لازم است چهارچوب و محدوده بحث مشخص شود تا هدفمندتر به آنچه موردنظر است، دست یافت.

دکتر شمیسا درباره این نوع شعر آورده است:

یکی از مضامین اصلی ادب غنایی، توصیف طبیعت است که همواره کنار مضمون اصلی شعر غنایی دیده می‌شود، به نحوی که شعر غنایی را می‌توان شعر توصیفی هم خواند. منشأی وصف طبیعت در اشعار غنایی، احساس ازدست‌دادگی باغ بهشت و روزگاران خوش گذشته است. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۴۳)

گرایش به طبیعت در سروده هر شاعری (ایرانی و عربی)، ولو به صورت ناخواسته، نمایان می‌شود؛ و این بدان سبب است که ذهن و اندیشه شاعر هیچ‌گاه از طبیعت جدا نبوده، زیرا اندیشیدن درباره طبیعت، درحقیقت به خوداندیشیدن است. در این رویکرد به طبیعت، شاعران سه روش را در پیش می‌گرفتند.

الف - طبیعت‌گرایی تقلیدی

شاعر در این روش، از سروده‌های پیشینیان تقلید صرف می‌کند و آنچه را آنان در شعر خود آورده‌اند، «کلیشه» خود می‌کند؛ مانند آنچه کلاسیک‌های عرب و ایرانی در توصیف صحرا، شتر و ویرانه‌ها و... به کار می‌بردند و حتی گاهی پیش می‌آمد که شاعر بدون آنکه خود آن طبیعت را لمس کرده باشد، آن را وصف می‌کرد، همان‌گونه که در شعر جاهلی و اموی و نیوکلاسیک‌های عباسی و در شعر منوچهری و امیرمعزی می‌توان مشاهده کرد.

ب - طبیعت‌گرایی توصیفی

در این روش، معاصر بودن یا قدیمی بودن شاعر ملاک نیست؛ زیرا شاعر درمقابل طبیعت می‌ایستد و همانند گزارشگری، آنچه را خود دیده است، وصف می‌کند. در این روش، دقت شاعر و تیزبینی‌اش به‌هنگام وصف بسیار تأثیرگذار است.

ج - طبیعت‌گرایی تأویلی

شاعر در این روش، تنها به توصیف شکل ظاهری طبیعت اکتفا نمی‌کند، بلکه اجزای طبیعت و ویژگی‌های آن را بررسی و وصف می‌کند و آنچنان با طبیعت می‌آمیزد که خود را جزیی از آن می‌پندارد و با طبیعت به گونه‌ای تأویلی، یعنی بیان و تفسیر، رودررو می‌شود. وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی، خارج از این روش‌های سه‌گانه نبوده است. البته

گاهی شاعرانی را می‌بینیم که از آمیزه‌های از این روش‌ها به‌هنگام وصف، استفاده می‌کردند؛ هرچند که این وصف، در این دو زبان، با توجه به محیط و طبیعت هریک، هم از نظر تخیل و هم به لحاظ تفکر متفاوت از یکدیگرند، به طوری که باید به‌هنگام مقایسه، این نکته را مدنظر قرار داد که اغلب سرزمین‌های عربی، همانند کشور ما چهار فصل متمایز ندارند و آن تنوعی که در شعر فارسی به‌هنگام وصف طبیعت مشاهده می‌شود، در شعر عربی به چشم نمی‌آید؛ زیرا «شعر فارسی از نظر توصیف بهار، صبح، شب... بسیار متنوع و غنی است و آنجا که این توصیفات با زبان ادبی تشبیه و استعاره - که قلم‌موی نقاشی در شعر است - به دست شاعری استاد صورت گرفته باشد، حیرت‌انگیز می‌شود.» (همان، ص ۱۴۵).

البته با پانهادن شاعران ایرانی‌الاصل (بشاربن برد، ابونواس، ابن‌الرومی، مهیار...)، به‌ویژه در عصر عباسی، به میدان شعر تازی، مفاهیم جدیدی وارد شعر وصف طبیعت عربی شد. شاعران عرب در این زمینه الفاظ فراوانی را از ایرانیان فراگرفتند، به‌خصوص الفاظی که بیانگر نام گل‌ها، گیاهان، درختان، جشن‌های بهاری و پاییزی است، مانند نرجس، یاسمین، جلنار، آذریون، مهرجان، نیروز... به طوری که در این باب، کتاب‌هایی تألیف شد، مانند المعرب ابومنصور جوالیقی، شفاء الغلیل فی... الخفاجی و بسیاری دیگر.

تا پیش از این تاریخ، همان‌طور که دکتر کدکنی از شوقی ضیف نقل می‌کند:

اعراب، شعر را بدین‌گونه که ما امروز تجربه انسان می‌خوانیم، نمی‌دانسته‌اند تا شعر را به یک موضوع خاص اختصاص دهند، بلکه ایشان به همین اندازه که ابیات در پیرامون معنی اصلی گردش کند، بسنده کرده بودند، بی‌آنکه خود را در آن متمرکز کنند، و بی‌آنکه احساس کنند که آنها یک اثر عاطفی می‌آفرینند که باید به گونه تجربه‌ای کامل نمودار شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۲۶۹)

هدف از آوردن این سطور، انکار تأثیرپذیری شعر فارسی از شعر عربی نیست، زیرا در این باب به‌اندازه کافی سخن به‌میان آمده و کتب و مقالات بسیاری نوشته شده است؛ بلکه قصد، بیان این نکته است که «شاعران کهن عرب، هرگز دورنما و منظره و چشم‌اندازی را وصف نکرده‌اند، به این دلیل که شدت و حدت طبع، مزاج آتشین، و صبر و

حاصله ایستادن و ستایش چیزی را فقط به خاطر زیبایی اش نداشتند. آنها در بند محرکات زودگذر و تحریکات لحظه‌ای بودند و احساس شادمانی خود را مبهم و با اصطلاحات کلی بیان می‌کردند. البته اینها به معنی نقص و خلل در استعداد شاعریشان نیست، زیرا آنان با مهارت کافی که در زبان خود داشتند، قادر بودند احساسات خود را بنمایانند، اما در مورد فقدان و ندرت مناظر زیبای طبیعی نمی‌توانستند کاری بکنند. در مقابل دیدگان نشان چیزی جز شن‌های سوزان و تپه‌های لخت و عور وجود نداشت. خاک بی‌ثمرشان، منظره‌ای برایشان تدارک ندیده بود و جز تصاویر جسته و گریخته که به وصف بوته یا درخت، یا واحه یا چاهی ویران شده که دورش جانوران وحشی در طلب آب، چرخ می‌زنند، تصویری مشاهده نمی‌شود. آنان حتی جنگل‌های انبوه و با عظمت شمال را نمی‌شناختند و جز به ندرت از گلستان، دریاچه‌های بلورین و گل‌های نیلوفر منطقه‌ای خرم، خبری نداشتند.» (رومیه، الرحله فی القصیده الجاهلیه، ص ۹).

هرچند که در شعر این دوره عربی نیز شاعرانی پیدا می‌شدند که به سبب سفرهایی که به سرزمین‌های ایرانی و سرزمین‌های تحت سیطره روم می‌کردند با این مناظر طبیعی آشنا شده و آنها را در شعر خود به تصویر کشیده‌اند - شاعرانی مانند الاعشی، عدی بن زید، نابغه ذبیانی، ... - با وارد شدن شاعران ایرانی‌الاصل که به تازی شعر می‌سرودند، شعر توصیفی عربی رنگ و بوی تازه‌ای به خود گرفت، به‌ویژه آن بخش که به توصیف طبیعت (جاندار و بی‌جان) اختصاص داشت.

از این رو، به دلیل نزدیکی و همجواری این دو زبان با یکدیگر و روابطی که بین این دو ملت از روزگاران بسیار قدیم وجود داشته است، موضوعات و مضامین مشترک فراوانی در ادبیات و شعر آنان یافت می‌شود که در این میان تأثیرگذاری قومی بر قومی دیگر در موضوعی خاص (برای مثال، شعری که در وصف طبیعت سروده شده باشد) بیشتر بوده و در موضوع دیگر همان قوم تأثیرپذیر بوده تا تأثیرگذار، و تمامی این تأثیر و تأثرها به شرایط، اوضاع و موقعیت‌هایی بستگی داشته که بر این جامعه‌ها حاکم بوده است.

اما همان‌طور که استاد کدکنی می‌گوید، اگر بخواهیم به صرف اندک شباهت لفظی

بگوییم سروده‌ای برگرفته از فلان شاعر است، بدون شک اشعار بسیاری از شاعران ایرانی برگرفته از تصویرها و خیال‌های شاعران عرب خواهد بود؛ اما همان‌گونه که در صفحات پیشین آوردیم و منتقدان نیز بر آن تأکید دارند، محیط فرهنگی مشترک، قرار گرفتن در موقعیت‌های اجتماعی مشابه و وضعیت جغرافیایی همگون و... باعث می‌شوند مشابهت‌هایی در سخن و شعر به‌وجود آید. لذا در اینجا، به نمونه‌هایی از کاربردهای مشابه و مشترک در این دو زبان در موضوع وصف طبیعت اشاره می‌کنیم.

وصف ابر و باران

بسیار پیش می‌آمد که شاعران ایرانی و عرب در سروده‌های خود بارش باران را به «گریه ابر» یا «گریه آسمان» تشبیه می‌کردند و سرسبزی و شکوفاشدن زمین و باغ را به «خنده زمین» یا «خنده باغ» مانند می‌کردند. البحتری در این باب می‌گوید که گریه ابر، خنده بر لبان زمین می‌نشانند و گل‌ها و شکوفه‌های روییده چون نقشی زمین را آراسته‌اند:

بیکى فیضحک وجه الارض عن زهر کالوشى بل لاترى وشیا یدانیه

(دیوان، ج ۲، ص ۳۵۶)

ابن‌المعز نیز حاصل فروچکیدن اشک ابر (باران) را خنده روزگار می‌داند و می‌گوید:

ألحت علیه كل طخياء ديمه إذا ما بکت أجفانها ضحك الدهر

(دیوان، ص ۳۸۶)

درمیان شاعران عرب، ابن‌المعز در زمینه وصف، یکی از تأثیرگذارترین شاعران بر سروده‌های پس از خود است؛ از آن جمله مانندکردن بارش باران به ریختن اشک چشم عاشق است. وی می‌گوید:

و مزنه مشعله البارق تبكى على التراب بكاء العاشق

(دیوان، ص ۱۶۹)

کسایی مروزی نیز این مضمون را در قالبی دیگر ریخته و چنین سروده است:

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن

چون اشک چشم عاشق گریان همی شده

(عرفی، ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۳۶)

و در جای دیگر، ابن‌المعز می‌گوید: شکوفه خندان است از گریه ابر، و زمین برای شرکت در این مجلس شادمانی، گونه‌گون لباس بر تن کرده و دیدگان ابرها خیس است، گویا بر فراق یاران خود گریسته‌اند:

النور یضحک عن بکاء السحاب والارض قد کُسیت صنوف ثياب
و كأنها أجفانها مسکوبه مُقلّ بکت لتفرق الأحباب

(دیوان، ص ۹۳)

استاد کدکنی معتقد است رودکی نماینده کامل و تمام‌عیار شعر قرن چهارم است که خیال شاعرانه‌اش در دیوان او بیش و کم در قلمرو عناصر طبیعت سیر می‌کند و آنگاه که از نفس طبیعت سخن می‌گوید، او را بیشتر با انسان و طبیعت جاندار می‌سنجد، از این رو به دلایلی تصویرهای شعر او متحرک، جاندار و زنده است. در نظر او، بهار خصایص انسانی (بهره‌جستن از فن تشخیص) دارد؛ و این چنین است که او خنده جهان به وقت بهار را نتیجه گریه ابر می‌داند و می‌گوید که این گریه را باید ستود:

به نوبهاران بستمای ابر گریان را که از گریه اوست این جهان خندان

(نقیسی، ۱۳۸۲: ۵۲۶)

عصری - که در شعر فارسی مشهور است به اینکه تصویرهای رایج عصر خویش و صور خیال شاعران دوره قبل را گرفته است - در این زمینه می‌گوید:

گر خاک همی خندد زیر قدم ابر چون ابر همی زار بگرید زیر...

(دیوان، ص ۶۷)

مولوی نیز همین مضمون را در دیوان شمس آورده است:

از گریه آسمان درآمد صد باغ به خنده مذهب

(مشوی معنوی، ص ۴۲۷)

الجزار - شاعر معروف دوره انحطاط - نیز خنده باغ را برگرفته از گریه ابر می‌داند:
ضحک الروض من بقاء السحاب فاغتم فرصة الصبا للتصابی

(زغلول سلام، ۲۰۰۱: ج ۲، ص ۳۵۲)

علی، فرزند رستم، معروف به ابن الساعاتی - شاعر قرن ششم - که در اصل خراسانی است، نیز چنین مضمونی را به کار برده است، با این تفاوت که آن که می‌خندد - همان طور که در ابتدای این مبحث آوردیم - گاه باغ است گاه زمین:

بکی الغمام، فالثری متبسم و رقص الدوح فغنی الجدول

(زغلول سلام، ۲۰۰۳: ۱۷۶)

و این مانند کردن‌ها در نزد شاعران دو ادب فارسی و عربی ادامه پیدا می‌کند، به طوری که آثار آن حتی در اشعار معاصران نیز مشاهده می‌شود. رهی معیری در این باب آورده است:

به گریه ابر از غم چون فرهاد به خنده گل هر دم چون شیرین

(دیوان، ص ۱۴۲)

طبیعت آسمان

از جمله مضامینی که در وصف طبیعت ذهن شاعران را به خود مشغول می‌کرده، طبیعت آسمان است؛ و چنانچه به هر دوی این شاعران مراجعه کنیم، تصاویر متنوع و گوناگونی را در وصف طبیعت مشاهده خواهیم کرد.

از جمله کائنات سماوی، خورشید است که در شعر شاعران عرب و ایرانی تصاویری گوناگون از حالات مختلفش ارائه شده است. ابن الرومی که مادر ایرانی داشته است، تصویری بسیار زیبا و دل‌انگیز از لحظات غروب خورشید بر ما عرضه می‌دارد و می‌گوید: نورافشانی خورشید به هنگام غروب، چون بال‌زدن پرنده‌ای در افق است که ثابت، در یک مکان بال می‌زند و از ارتعاش بال‌هایش، اشعه‌ای زرد مایل به سرخ در افق پراکنده شده است:

قد رنقت شمس الاصيل و نقضت علی الافق الغربی و رسأ مذعذعا

(دیوان، ج ۴، ص ۱۱۶)

و در همین قصیده، ابن الرومی، خورشید را به هنگام غروب به بیماری که بر بستر مرگ افتاده و گونه بر خاک نهاده است، تشبیه می‌کند، درحالی‌که دسته‌های گل و گیاه به عیادتش آمده‌اند و بر بالینش نگران‌اند و این نگرانی اطرافیان، دل بیمار (خورشید) را به درد می‌آورد:

و دعت الدنيا، لنقضی نحبا و شؤل باقی عمرها فتشعشعا
و لاحظت النوار و هی مریضه و قد وضعت خدأ الی الأرض أضرعا
كما لاحظت عواده عین مدنف توجع من أوصابه ما توجعا

ابن الرومی در این قصیده بلندبالای خود، به زیبایی از صنعت «تشخیص» بسیار بهره جسته و به موضوعات سروده‌اش حرکت و زندگی بخشیده است، به طوری که می‌اندیشند، غمگین می‌شوند، و بر او گریان و نگران‌اند.

ابن الرومی در این ابیات، تصاویری بدیع و خیال‌انگیز ارائه می‌دهد و بال‌زدن پرند به طور ثابت را برای خورشید به استعاره می‌گیرد تا نشان دهد که خورشید به هنگام غروب در افق ثابت است و نورافشانی می‌کند، همان‌طور که پرند به بال می‌زند و ارتعاش بال‌هایش در افق موجی را به وجود می‌آورد، و یا مانند کردن هنگام غروب خورشید به بیماری که در بستر مرگ خفته است و اطرافیان به عیادتش آمده‌اند.

در شعر فارسی نیز از این مضامین بسیار سخن به میان آمده، همانند این تصویر که فردوسی در آن پرتو خورشید را به پنجه و سیاهی شب را به پشت گاو مانند کرده است:

چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو ز هامون برآمد خروش چکاو

(شاهنامه، ص ۶۵۹)

منوچهری دامغانی – بزرگ‌وصف‌کنندگان طبیعت شعر فارسی – تصویری تماشایی از طلوع خورشید ارائه می‌دهد و می‌گوید: سرخی قرص خورشید که به هنگام طلوع، از پشت کوه البرز، آرام آرام سر بیرون می‌آورد، همانند دزدی است خون‌آوده که از پس

کمینگاه خود سرمی‌کشد و یا چون چراغی کم‌سو است که با افزودن روغن به آن هر لحظه نورش فزونی می‌یابد:

سر از البرز برزد قرص خورشید چو خون‌آلوده دزدی سر ز مکن
به‌کردار چراغ نیم‌مرده که هر ساعت فزون گردش روغن

(دیوان، ص ۱۱۸)

متنبنی – شاعر بلندآوازهٔ عرب – تابش نور خورشید از لابه‌لای شاخ و برگ درختان بر روی لباسش را به سکه‌های زرینی تشبیه می‌کند که نمی‌توان آنها را به انگشت گرفت. البته در دیوان متنبنی بسیار اندک از این‌گونه تصاویر مشاهده می‌شود، مگر زمانی که شاعر در میان طبیعت زیبای ایران قرار گرفته باشد و طبیعت زیبای فارس او را از فضای عقل به فضای قلب و از صحاری شبه‌جزیرهٔ عرب به طبیعت دل‌انگیز ایران منتقل کرده باشد:

فسرْتُ و قد حجبت الشمس عنی و جبت من الضاء بما کفانی
و ألقى الشرق منها فی ثیابی دنانیراً تضرُّ من البنان

(دیوان، ج ۴، ص ۳۳۸)

خاقانی نیز تصویری زیبا از خورشید ارائه می‌دهد: مشرق را از جهت سرخی و تافتگی به تنور به‌استعاره می‌گیرد تا از آن تنور قرص طلایی خورشید و نان سیمین ماه بیرون آید: چون پخت نان زرین اندر تنور مشرق افتاد نان سیمین اندر دهان خاور (دیوان، ص ۷۸)

معروف‌الرصافی – شاعر بلندآوازهٔ معاصر عرب – نیز گویا از تمامی سروده‌های پیشین عربی و فارسی (با توجه به کردنژادبودنش، با زبان فارسی آشنایی داشت) سود جسته و چندین تصویر زیبا و بدیع از خورشید برای ما ترسیم کرده است؛ می‌گوید: خورشید چون عاشقی بیمار و زردروی به‌سوی مغرب گام برمی‌دارد و لباس خود را از پس به‌دنبال می‌کشد و در میان دست‌های غروب می‌لرزد، همانند عاشق بیماری که در بستر بیماری می‌غلطد، گویا این خورشید با طلوعش در سپیده‌دمان مشرق فردا، به تو لبخند

می‌زند و با غروبش در لحظه غروب گویا که خون می‌گیرد:

صفرآ تشبه عاشقاً متبولاً	نزلت تجرّ الى الغروب ذیولاً
صبّ تملل فی الفرش علیلاً	تهتز بین ید المغیب كأنها
و بکت مغاربها الذّماء أصیلاً	ضحکت مشارقها بوجهک بکره

(دیوان، ج ۳، ص ۳۳۴)

ماه، مهتاب، هلال و... نام‌هایی هستند که معمولاً با نام خورشید قرین بوده‌اند، همان‌طور که نام روز با شب قرین یکدیگرند؛ و اگر بگوییم شاعران در وصف ماه بیش از خورشید شعر سروده‌اند، سخن به گزاف نگفته‌ایم، به‌ویژه پس از آنکه دین شریف اسلام و احکام جدید، به ماه قداستی بخشید.

ذهن خیال‌پرداز شاعران هریک، ماه را به‌شکلی تصور می‌کرد و سپس شاعران آن تصور را در شعر خود به‌تصویر می‌کشیدند؛ از این‌رو، با توجه به فراوانی این تصورها، تصاویر متعددی از ماه را می‌توان در شعر فارسی و عربی مشاهده کرد. به‌عنوان مثال، شاعری مانند ابن‌المعتز، ماه را قایقی نقره‌ای تصور می‌کرد که بارش عنبر است و سنگینی بار آن پیدا است:

و انظر إليه كزورق من فضه قد أثقلته حمولة من عنبر

(دیوان، ج ۲، ص ۲۱۳)

سعیدبن عمرون — شاعر اندلسی — نیز ماه آسمان را که از دو طرف خم شده است، به قایقی تشبیه می‌کند که وقتی از زیر محاق مشاهده می‌کنی، گمان می‌بری قایقی است که قسمتی از آن غرق شده و تنها قسمتی از آن بر روی آب باقی مانده است:

والبدر فی جوّ السماء قد انطوى	طرفاه حتی عاد مثل الزورق
فقرّاه من تحت المحاق كأنما	غرق الجميع و بعضه لم یغرق

(ابن‌الکتانی، التّشبیّهات من اشعار اهل الاندلس، ج ۲، ص ۳۴۹)

ناصرخسرو، ماه نو را زورقی طلایی می‌بیند که در دریای نیلگون آسمان شناور است:

ماه نو چو زورق زرین نگشتی هر مهی

گر نه این گردنده چرخ نیلگون دریاستی

(دیوان، ص ۳۴۸)

عمیق بخارایی نیز همان تصویر را با اندکی اضافات و تفصیل آورده است:

هلال عید برون آمد از سپهر کبود چو شمع زرین پیش زمردین مطرب

به سان زورق زرین میانه دریا گهی به اوج بر از موج و گاه در غرقاب

(دیوان، لوح فشرده گنج سخن)

از دیگر تصورات شاعران، تشبیه ماه به داس است؛ داسی نقره‌ای که گاهی از مزرعه

آسمان شب، ستاره درو می‌کند:

کمنجل قد صیغ من فضه یحصد من زهرالدجی نرجسا

(زغلول سلام، ۲۰۰۱: ج ۲، ص ۱۶۱)

المحبی در کتابش خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی العشر (ص ۲۲۵) می‌گوید:

«تشبیه هلال به داس در شعر عرب بسیار آمده است»:

رأیت هلال الشهر منجل حاصد لأعمارنا و هی الهشیم المحطم

همین معنی و مفهوم را شیخ فریدالدین عطار چند قرن پیش از این شاعر آورده است.

او هم همانند شعر المحبی، ماه را به داسی تشبیه کرده که برای درو کردن زندگی انسان‌ها

آمده است:

چو داس ماه نو از بهر آن همی آید که تا خوشه سر خلق بدرود ز قفا

(دیوان، لوح فشرده گنج سخن)

وصف فصل بهار

فصل‌های سال با توجه به تنوع و گوناگونی که در آنها وجود دارد، در فکر و اندیشه و

سروده شاعران نمود فراوانی پیدا کرده و الهام‌بخش مفاهیم زیبا و والایی بوده‌اند. هر یک

از این فصل‌ها، تأثیر به‌سزا و آشکاری در شعر و صف طبیعت شاعران در تمامی دوره‌ها

داشته است و کمتر دیوان شعری، چه قدیم و چه معاصر، یافت می‌شود که در این موضوع، شعری در آن نیامده باشد؛ و حتی سخن‌گفتن از این فصل‌ها در شعر باعث شد که نوع خاصی با شکل و نام خاصی در شعر وصف پایه گذاشته شود، همانند بهاریه، خزانیه و ثلجیات (وصف برف و...).

در میان فصل‌ها، شاعران به بهار بیش از دیگر فصل‌ها توجه کرده و در وصفش قصاید بسیار سروده‌اند و زیبایی‌هایش را به تصویر کشیده‌اند و نام «بهاریه» را برای آن برگزیده‌اند.

شاعران عرب پس از آشنایی با فرهنگ ایرانی، به ویژه جشن «نوروز»، اشعار بسیاری در وصف بهار سرودند، و بسیار پیش می‌آمد که وصف بهار را با یاد نوروز در شعر خود همراه می‌کردند؛ همانند قصیده معروف البحتری که در آن از آمدن بهار خندان پرتراوت سخن می‌گوید و اینکه نوروز گل‌هایی را که تا دیروز خواب بودند، بیدار می‌کند:

أناک الربیع الطلق یختال ضاحکاً من الحسن حتی کاد أن یتکلما
و قد نبّه النوروز فی غلس الدجی أوائل وردٍ کُنَّ بالأمس نوماً

(الجنیدی، ۱۹۸۷: ج ۱، ص ۳۹۹)

ابونواس اهوازی نیز پیش از البحتری خبر از آمدن نوروز و شکوفه‌هایی می‌دهد که چون ستارگان درخشان بر شاخساران نشسته‌اند و می‌درخشند:

یباکرنا النوروز فی غلس الدجی بنور علی الأغصان کالأنجم الزهر

(دیوان، ج ۱، ص ۱۴۹)

در شعر فارسی نیز از زمان رودکی تا عصر حاضر، شاعران به بهار و آمدنش توجه کرده‌اند. رودکی در وصف بهار سروده است:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب

(دیوان، ص ۶۳)

انوری، بهار را به نقاشی تشبیه می‌کند که باغی بسیار زیبا را نقاشی کرده است:

چهره باغ ز نقاش بهار به نکویی چو نگارستان است

(دیوان، ص ۱۲۱)

بهار آنچنان زیبا و دلکش است که شاعران با دیدن و حتی شنیدن اوصافش به وجد درمی آمدند و ذوق و قریحه آنان شکوفا می شد و اسب سخن را در این میدان می تازاندند؛ حتی شاعرانی که شعرشان زبان عقل است و کمتر به زبان دل گوش می دهند، با دیدن بهار به مدحش زبان می گشایند. ناصر خسرو می گوید:

آمد بهار و نوبت سرما شد و این سالخورده گیتی برنا شد

(دیوان، ص ۲۲۹)

شمشیر برق و طبل رعد

از جمله مضامین مشترک دیگر که در وصف طبیعت این دو زبان کاربرد فراوانی داشته، وصف رعد و برق است. یکی از نکات جالب در این وصف این است که شاعران عرب و ایرانی از دیرباز برق و درخشش آن را در آسمان به درخشش شمشیر جنگجویان در میدان جنگ، و صدای غرش رعد را به صدای طبل تشبیه می کردند. ابن المعتز صدای رعد را به صدای شیون مادری فرزندمردده و درخشش برق را به درخشش شمشیرهای صیقل خورده تشبیه می کند و می گوید:

رعداً كأن حنینه تحنان و الهه ثکول
و بوارقاً تلتاق منها لمعة السيف الصيقل

(دیوان، ج ۲، ص ۱۳۲)

در کتاب البدیع فی وصف الزیج (ص ۱۷) از ابوالولید الاشبیلی آمده است که رعد طبل زنان اعلام جنگ می کند و درخشش برق به تیغه شمشیر می ماند:

قامت رواعدها یدق طبول فی حربها بروقها بنصول

در شعر فارسی نیز از روزگاران قدیم یا از همان دوره رودکی، از این تشبیه (مانندکردن برق به شمشیر) استفاده می شد. رودکی می گوید:

تندر میان دشت همی باد بردم برق از میان ابر همی برکشید قضیب

(دیوان، ص ۶۳)

مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی ۲۷

مسعود سعد سلمان – حبسیه سرای معروف – نیز درخشش برق را به نور تیغ درخشان و صدای خروش رعد را به نعره شیر خشمگین تشبیه می‌کند:
گهی برقش درخشنده، چو نور تیغ رخشنده

گهی رعدش خروشنده، چو شیر شرز در پیدا

(لسان، گزیده اشعار مسعود سعد، ص ۱۶)

این تشبیه حتی در نزد کلاسیک‌های معاصر ادامه یافت و آنها نیز همانند پیشینیان، غرش رعد را به طبل و درخشش برق را به شمشیر مانند می‌کردند. علی مؤید ثابتی می‌گوید:

آن رعد همی کوس زند سخت به قوت و آن ابر همی تیغ کشد سخت به نیرو

(پوسفی، چشمه روشن، ص ۶۴۴)

این تشبیه در نزد شاعران عرب و ایرانی آنچنان رواج یافته بود که شاعران حتی در مدایح خود از این تشبیه بهره می‌بردند، همان‌طور که صفی‌الدین حلی – شاعر پرآوازه دوره انحطاط – و قطران تبریزی استفاده می‌کردند. حلی می‌گوید:

تستلُّ فيها للبروق صوارماً كصوارم المنصور في الغارات

(دیوان، ص ۷۰۹)

و قطران در همین موضوع آورده است:

بتابد برق ز ابر آنجا، چو تیغ اندر صف هیجا

ز دست میر ابوالهیجا، منوچهرین و هسودان

نتیجه‌گیری

همان‌طور که عنوان شد، مشترکات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی میان دو زبان فارسی و عربی از دیرباز اشتراکات فراوانی را در زمینه‌های گوناگون بین این دو ملت به وجود آورده است که در این میان به بعضی از مضامین مشترک شعری این دو زبان در وصف طبیعت، به عنوان مهم‌ترین نتایج این بحث، اشاره می‌شود:

۱. طبع و ذوق تصویرگری، و فراوانی صور خیال و تصویرسازی

شاعران هر دو زبان، شاعرانی با طبعی لطیف و شیرین سخن با ذوقی سرشار و خدادادی‌اند که قدرت والایی در وصف طبیعت دارند، تا جایی که توصیف‌ها و صور آنان به‌هنگام بیان مناظر طبیعی، چیزی شبیه کار یک نقاش یا عکاس است که آثار ماندگاری در وصف طبیعت از خود به‌یادگار می‌گذارد.

۲. توانایی انتقال تجربه‌های عملی و ذهنی خود به شعر

اغلب شاعران هر دو زبان این توانایی را داشتند که آنچه را که از راه تجربه عملی و یا ذهنی خود به‌دست می‌آوردند، به‌شکل بسیار زیبایی از طریق اشعار خود به خوانندگان خود منتقل سازند و با ایجاد ارتباط با طبیعت و مشارکت دادن حواس، طبیعت را خطاب و همانند جاننداری با او رابطه برقرار کنند و حاصل آن را به مخاطبان خود منتقل سازند.

۳. ابداع و پایه‌گذاری سبک خاص و نوآوری در بعضی جنبه‌های شعری وصف

با بررسی نمونه‌های شعری که از شاعران دو زبان آورده شد، مشخص شد که شاعران عرب هرچند در آغاز سرایش شعر بر شاعران ایرانی پیشی گرفته بودند و شاعران بزرگ ایرانی در سرودن قصاید خود از آنان پیروی می‌کردند، شاعران ایران خیلی زود توانستند با توجه به محیط جغرافیایی متنوع ایران، توانایی‌های خود را در وصف طبیعت به‌عرصه ظهور برسانند و شعر فارسی را در این حیطة، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار کنند و به‌جرات می‌توان گفت فنونی را که در وصف تا زمان آنان در نزد شاعران عرب کاربرد نداشته است، برای اولین بار در شعر خود به‌کار برند؛ و آن تعداد از شاعران عرب که این ویژگی در شعرشان وجود داشته است، کسانی بوده‌اند که به‌شکلی با زبان فارسی و ایران‌زمین درارتباط بودند.

۴. روی آوردن به وصف تحلیلی و به‌تصویرکشیدن تمامی نکات و جزئیات در

وصف

فاصله‌گرفتن از ارائه تصاویر کلی و پرداختن به نکات و دقایق وصف، یکی از

ویژگی‌هایی است که به وضوح در سروده‌های شاعران هر دو زبان نمایان است، به طوری که در سروده‌های وصف طبیعت (در انواع مختلفش) در یک قصیده، عناصر گوناگون طبیعی آورده می‌شد (از وصف حیوانات تا وصف زمین و وصف آسمان و...). اما اندک اندک این فن، شکل و سیاقی قائم به ذات گرفت، به طوری که می‌توان قصایدی یافت که فقط به یک موضوع از عناصر طبیعت و حتی به جزئی از یک عنصر طبیعت پرداخته است؛ آن چنان که شاعر به جای ترکیب اجزای اشیا در یک موصوف، آن را تجزیه و تحلیل می‌کند که این امر به عینی بودن شعر بازمی‌گردد، چنان که شاعران به توصیف جزئیات طبیعت می‌پرداختند و از شیوه تشبیه مرکب و تشبیه تفصیلی بهره می‌بردند، همانند قصیده‌ای که ابن الرومی در وصف یک عنصر از سفره غذا (مرغ سرخ شده) اختصاص داده و یا قصیده بلندبالای منوچهری که به وصف عنصری از عناصر باران (قطره باران) سروده است. از جمله این قصاید در دو زبان بسیار یافت می‌شود، به ویژه در شعر منوچهری دامغانی و ابن الرومی و شاعرانی که پس از این دو آمدند.

۵. به کاربردن تصاویر خیال‌انگیز و تشبیهات زیبا فقط برای وصف طبیعت شاعران هر دو زبان، تصاویر و تشبیهات بسیار زیبایی در موضوعات مختلفی ارائه کرده‌اند و توانسته‌اند از عنصر خیال در وصف خود به خوبی استفاده کنند و تشبیهات و استعاره‌هایی را به کار گیرند که با موضوع و مضمون اصلی شعرشان تناسب داشته باشد و در این میان، هدف از تصویرسازی‌ها، صرفاً آوردن تصاویر بوده است و کمتر پیش می‌آمد که از تصویر به عنوان وسیله‌ای برای انتقال اندیشه سود برده شود؛ یعنی هدف از تصویرسازی، وصف طبیعت بوده است، نه مقدمه‌ای برای وارد شدن به موضوعی دیگر.

۶. شعر عربی در وصف باغ و بستان تحت تأثیر شعر فارسی نکته پایانی اینکه - همان طور که در خلال بحث مطرح شد - اوضاع جغرافیایی هر منطقه، تشکیل دهنده وضعیت طبیعت آن منطقه است. از این نظر، ایران طبیعتی متنوع و متفاوت دارد و تنوع و سرسبزی طبیعت ایران نیز در شعر فارسی نمودی آشکار داشته

است. از سوی دیگر، طبیعت شبه‌جزیره عرب، صحرایی، خشک و خشن است، و اشعار مورد بحث نیز تحت تأثیر این طبیعت سروده می‌شود.

پس از آمیزش فرهنگی و اجتماعی ایرانیان با عرب‌ها، به‌ویژه در دوره عباسی، شعر عربی تحت تأثیر شاعران ایرانی تازی‌سرا توانست با مضامین جدیدی در وصف طبیعت همراه شود و شاعران عرب این مضامین را در شعر خود به کار گیرند.

برای اثبات این مدعا کافی است به‌نام‌های گل و گیاه و پرندگان که در شعر عربی به کار رفته است، اشاره شود؛ به طوری که می‌توان به جرأت گفت تمامی این نام‌ها، جز اندکی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از زبان فارسی به‌عاریت گرفته شده‌اند.

پی‌نوشت

۱. حسن انوشه معتقد است برای اینکه خلطی بین به‌کارگیری اصطلاحی طبیعت‌گرایی (Naturalism) در نزد منتقدان و اصطلاح طبیعت‌گرایی به‌معنی وصف زیبایی‌های طبیعت به‌وجود نیاید، مناسب آن است که اصطلاح Naturism را به‌کار گیریم. (فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۱۳۳۱)

کتابنامه

- ابن‌الرومی. دیوان. ۱۹۹۸. شرح و تحقیق عبدالامیر مهنا. الطبعة الثانية. بیروت: دار و مكتبة الهلال.
 انوری. ۱۳۷۶. دیوان. به‌اهتمام پرویز بابایی. تهران: انتشارات نگاه.
 انوشه، حسن. ۱۳۸۱. فرهنگ‌نامه ادبی فارسی. چ ۲. سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 تیمیمی، فرخ. ۱۳۷۸. پلنگ دره دیزاشکن؛ زندگی و شعر منوچهر آتشی. تهران: انتشارات ثالث.
 الجندی، انعام. ۱۹۸۷. الرائد فی الادب العربی. بیروت: دارالرائد العربی.
 حقوقی، محمد. ۱۳۸۵. مهدی اخوان ثالث. چ ۱۱. تهران: انتشارات نگاه.
 الحلی، صفی‌الدین. ۱۹۹۲. الادیوان. بیروت: دار صادر.

مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی ۳۱

- خاقانی. ۱۳۷۹. دیوان. تصحیح جهانگیر منصور. تهران: نشر گل آرا.
- دستی، علی. ۱۳۸۱. خاقانی، شاعر دیر آشنا. چ ۴. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رودکی. ۱۳۸۲. دیوان. شرح و تحقیق: جعفر شعار. چ ۳. تهران: نشر قطره.
- زغلول سلام، محمد. ۲۰۰۱. الادب العربی فی العصر الایوبی. بیروت: دارالرائد العربی.
- _____ . ۲۰۰۳. الادب العربی فی العصر المملوکی. بیروت: دارالرائد العربی.
- سعدسلیمان، مسعود. ۱۳۸۴. دیوان. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: انتشارات نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۷۵. صور خیال در شعر فارسی. چ ۶. تهران: انتشارات آگاه.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۳. انواع ادبی. چ ۱۰. انتشارات فردوسی.
- عوفی، محمد. ۱۳۶۱. لباب الالباب. شرح: ادوارد براون، ترجمه شرح‌ها: محمدعباسی. تهران: چاپ فخر رازی.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۱. شاهنامه. تصحیح و تحقیق: ژول مل. چ ۲. تهران: انتشارات میلاد.
- المتنبی. بی تا. الدیوان (معجز احمد). شرح ابی العلاء المعری. قاهره: دارالمعارف.
- منوچهری دامغانی. ۱۳۶۹. دیوان. به اهتمام دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی. چ ۳. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ناصرخسرو. ۱۳۸۰. دیوان. شرح نصرالله تقوی. انتشارات معین.
- نفیسی، سعید. ۱۳۸۲. محیط زندگی و احوال و شعر رودکی. چ ۴. تهران: انتشارات امیرکبیر.



پڙهه ښکاره علوم انساني و مطالعات فرهنجی
پرتال جامع علوم انسانی